

پاسخ به پرسش‌ها و شبهات منتخب (بهائیت)*

چکیده

این نوشتار به نقد و بررسی هشت شبهه بهائیان علیه اسلام می‌پردازد. بهائیان با تفسیر نادرست «سبع مثانی» به علی محمد باب و حسین علی بهاء، درحالی‌که روایات آن را سوره حمد معرفی می‌کنند، سعی در اثبات آیین خود دارند. آن‌ها با استناد به آیات اجل امت‌ها و محاسبه هزارساله برای اسلام، خاتمیت پیامبر را نفی می‌کنند، غافل از آن‌که این آیات از انقراض ملت‌ها سخن می‌گویند و قرآن صراحتاً بر خاتمیت و کامل بودن اسلام تأکید دارد. ادعای مهدویت باب با عدم تحقق نشانه‌های ظهور و اعدام وی رد می‌شود. انکار معاد جسمانی با آیات صریح قرآن و آرای فلسفی پاسخ داده می‌شود. همچنین مشخص می‌شود که باب و بهاء از افراد معمولی تحصیل کرده‌اند و آثارشان از نظر ادبی و محتوایی بی‌اعتبار است. نهایتاً آموزه‌های بهائیت درباره برداشتن حجاب و تساوی مطلق زن و مرد با فطرت انسانی و تعالیم اسلام در تضاد است و هیچ‌یک از ادعاهای آنان پشتوانه علمی و نقلی ندارد.

واژگان کلیدی: بهائیت، شبهات بهائیان، علی محمد باب، حسین علی بهاء، قرآن.

*. گروهی از پژوهشگران مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات (حوزه‌های علمیه).

شبهه اول: تفسیر «سبع مثانی» به علی محمد باب و حسین علی بهاء

بهاییان مدعی‌اند که منظور از «سبع مثانی» در آیه «وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ» (حجر، ۸۷) دو شخصیت هفت حرفی یعنی علی محمد باب و حسین علی بهاء هستند. به زعم آنان، خداوند به پیامبر اسلام ﷺ علم ظهور این دو را داده که از قرآن عظیم نیز برتر است.

پاسخ:

بهاییان برای اثبات آیین خود به هر آیاتی تمسک می‌جویند، حال آن‌که خود قرآن را به عنوان کتاب نهایی نمی‌پذیرند. نخستین ایراد این است که قرآن به صراحت پیامبر اسلام ﷺ را خاتم انبیا معرفی کرده است: «مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (احزاب، ۴۰)؛ خاتم انبیا بودن به معنای خاتم المرسلین بودن نیز هست، زیرا رسالت مرتبه‌ای بالاتر از نبوت است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۱۷، ص ۱). افزون بر این، خداوند دین اسلام را کامل‌ترین دین معرفی کرده و آن را آخرین دین رسمی خود قرار داده است: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائده، ۳) و نیز فرموده: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران، ۱۹) و «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ» (آل عمران، ۸۵)؛ بنابراین اگر دین دیگری پس از اسلام بیاید، یا مانند آن است که لغو است و یا ناقص‌تر است که با حکمت خدا ناسازگار است.

دوم، تطبیق «سبع مثانی» بر باب و بهاء نه تنها غیرعلمی، بلکه بسیار خرافی است؛ زیرا اولاً اگر پیامبر اسلام ﷺ چنین علم مهمی را دریافت کرده بود، باید مسلمانان را از آن آگاه می‌ساخت و دست‌کم مانند قرآن آن را معرفی می‌کرد تا امت گمراه نشوند. ثانیاً اسامی هفت حرفی در دنیا بی‌شمار است و اختصاصی به این دو نام ندارد. ثالثاً در روایات زیادی از پیامبر و ائمه اهل بیت علیهم‌السلام تصریح شده که مراد از «سبع مثانی» سوره حمد است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۸۱). از نظر لغوی، «مثانی» جمع «مثنیه» به معنای عطف و برگرداندن است و به آیات قرآن گفته می‌شود که بعضی مفسر بعضی دیگرند (هود، ۵)، نه به معنای «دو» چنان‌که بهاییان پنداشته‌اند. همچنین خداوند با آوردن «سبعاً» به صورت

نکره، بر عظمت سوره حمد تأکید کرده و آن را در برابر کل قرآن قرار داده است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۲، ص ۲۸۲-۲۸۳).

شبهه دوم: امی نبودن باب و بهاء و عدم تأثیر آن بر نبوت

بهایان می‌گویند امی بودن شرط نبوت نیست و باسواد بودن باب و بهاء خللی به نبوتشان وارد نمی‌کند. آن‌ها ادعا دارند که علوم و حکمت‌های صادر شده از این دو، الهی و غیراکتسابی است و مسائل غامض کتب آسمانی را حل کرده‌اند و طبق آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» (آل عمران، ۷)، بهاء‌الله تأویل آیات متشابه را آشکار ساخته است.

پاسخ:

نخست باید شرایط نبوت را مرور کرد: عصمت، علم لدنی، معجزه، نسب پاک، اخلاق پسندیده و عدم تلمذ از غیرمعصوم. بهایان هیچ‌یک از این شرایط را برای باب و بهاء اثبات نکرده‌اند؛ به‌ویژه آن‌که تلمذ نبی از انسان‌های معمولی با نبوت منافات دارد؛ زیرا استاد از شاگرد افضل است و شایستگی نبوت بیشتر برای استاد خواهد بود (طیب، ۱۳۶۲، ص ۱۵۶). درباره علی‌محمد باب، تاریخ نشان می‌دهد که او در مکتب شیخ عابد (از شاگردان شیخ احمد احسائی و سیدکاظم رشتی) سال‌ها درس خواند و نوشتن آموخت و سپس به تجارت پرداخت (محمدی اشتهاردی، ۱۳۷۹، ص ۳۹). نبیل زرنندی در مطالع‌الانوار تصریح کرده که باب نزد شیخ عابد تحصیل کرده است (اشراق خاوری، ص ۵۹). همچنین او در محضر سیدکاظم رشتی نیز حضور داشته و پس از مرگ او ادعای نیابت و سپس مهدویت و نهایتاً نبوت کرد (افراسیابی، ۱۳۷۱؛ مشکور، ۱۳۷۵، ص ۸۷-۹۴).

حسین‌علی نوری نیز مقدمات عربی و فارسی را از پدر و دیگران آموخت و با آثار عرفانی ابن‌عربی، عطار، مولوی، صدرالدین شیرازی و فیض کاشانی آشنا بود (حسینی طباطبایی، ۱۳۷۹، ص ۱۳۲).

اما ادعای الهی بودن آثار آنان، به‌وسیله کتاب‌های خودشان تکذیب می‌شود. نمونه‌هایی از نوشته‌های باب نشان می‌دهد که قواعد عربی رعایت نشده، کلمات نامأنوس (مانند معیلم، عزوز، معتظم، عظوم) به‌کار رفته و جملاتی بی‌معنا مانند «کتابی از سوی خدا به‌سوی خدا» و «اشهد انه انا الملیک» در آن‌ها دیده می‌شود (فیضی، بی‌تا، ص ۴-۱).

کتاب‌های بهاء نیز اگرچه به واسطه عبدالبهاء اصلاح شده، اما محتوای قابل توجهی ندارد (همان، ۳). همچنین ادعای حل مسائل متشابهات قرآن، تورات و انجیل در این کتاب‌ها، ادعایی بی‌پایه است؛ زیرا نه تنها به رمزگشایی نپرداخته‌اند، بلکه مطالب بی‌محتوا و نامفهومی آورده‌اند. تطبیق آیه «يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ» (اعراف، ۵۳) بر ظهور حسین علی بهاء نیز کاملاً بی‌اساس است؛ زیرا مراد از آن روز قیامت است که در آن، حقایق برای همگان روشن می‌شود و کافران پشیمان می‌گردند (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۱۳۵).

شبهه سوم: نفی خاتمیت با استناد به اجل امت‌ها

بهایان به آیاتی چون «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (اعراف، ۳۴)، «مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا» (حجر، ۵) و «لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ» (یونس، ۴۹) استناد کرده و می‌گویند هر امتی پایانی دارد و اسلام نیز از این قاعده مستثنی نیست. آن‌ها با تمسک به آیه «وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ» (حج، ۴۷) عمر اسلام را هزار سال محاسبه کرده و آن را از وفات امام حسن عسکری (ع) (۲۶۰ ق) آغاز کرده‌اند تا ظهور باب در ۱۲۶۰ ق را اثبات کنند.

پاسخ:

نخست این‌که میان نفی خاتمیت و اثبات نبوت حسین علی بهاء هیچ ملازمه‌ای نیست و بهایان دلیل مستقلی برای نبوت او ندارند. دوم این‌که آیات مربوط به اجل امت‌ها از انقراض قوم‌ها و ملت‌ها سخن می‌گویند، نه از پایان نبوت یا شریعت (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۱۵۷-۱۵۸). این آیات به قانون فنا و نیستی ملت‌ها اشاره دارد که بر اثر انحراف از عدالت رخ می‌دهد (همان). سوم این‌که قرآن به صراحت خاتمیت پیامبر اسلام را بیان کرده است (احزاب، ۴۰) و نیز دین اسلام را کامل شمرده است (مائده، ۳)؛ بنابراین پایان امت اسلام روز قیامت است، نه زمان ظهور باب.

درباره آیه «أُمَّةً وَسَطًا» (بقره، ۱۴۳)، این به معنای امت معتدل و میانه است که نه افراط اهل کتاب دارد و نه تفریط مشرکان و ربطی به نفی خاتمیت ندارد (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۹۴-۹۵). همچنین آیه «قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ» (سبا، ۳۰) از روز قیامت سخن می‌گوید و پنهان ماندن تاریخ آن به خاطر حکمت تربیتی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۸، ص ۹۴-۹۵). محاسبه عمر اسلام از وفات امام حسن عسکری (ع) نیز اشتباه است؛ زیرا آغاز امت

اسلامی روز بعثت پیامبر است و در زمان ادعای باب، ۱۲۷۳ سال می‌گذشت، نه ۱۰۰۰ سال. افزون بر این، پیامبر اصلی بهاییان حسین‌علی بهاء است، نه علی‌محمد باب (عبدالبهاء، ۱۳۳۹ ق / ۱۹۲۰ م).

شبهه چهارم: لزوم تغییر احکام اسلام به مقتضای زمان

بهاییان می‌گویند اسلام در زمان خودش معتبر بوده، اما احکام جزئی (مانند حلال و حرام، عبادات، روزه، حج، ازدواج، طلاق و ارث) باید توسط پیامبر جدید تغییر کند و الا آمدن پیامبر جدید بی‌معناست. آن‌ها این را همانند تغییر احکام یهودیت توسط اسلام می‌دانند.

پاسخ:

دین در پیشگاه خدا یک حقیقت بیشتر ندارد و آن اسلام است که به‌معنای تسلیم در برابر حق است (طباطبایی، بی‌تا، ص ۳). تمام پیامبران الهی در سه اصل توحید، نبوت و معاد مشترک بوده‌اند و شریعت آنان یکی است. قرآن از حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ» (بقره، ۱۲۸) و نیز می‌فرماید: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ» (حج، ۷۸). همچنین در آیات دیگر، دین همه انبیا اسلام معرفی شده است (بقره، ۱۳۲؛ اعراف، ۱۲۶؛ شوری، ۱۳).

فلسفه بعثت انبیا، از بین بردن شریعت یکدیگر نیست، بلکه تجدید دین پس از تحریف و افزودن بر آن برحسب مقتضیات زمان است. خود حضرت مسیح علیه السلام در انجیل متی می‌فرماید: «تصور نکنید که من برای ابطال تورات و کتب انبیا آمده‌ام، بلکه برای تکمیل آمده‌ام» (انجیل متی، ۵: ۱۷). از آنجا که دین اسلام کامل و جوابگوی نیاز بشر- تا پایان تاریخ است و هیچ تحریفی در آن رخ نداده، نیازی به آمدن پیامبر دیگری نیست (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۲۰-۱۲۱).

اما آموزه‌های بهائیت با ادیان توحیدی در تضاد است. حسین‌علی نوری در کتاب اقدس به صراحت ادعای الوهیت کرده و می‌گوید: «لا اله الا انا العزيز الحكيم» و خود را «مالک الاسماء» معرفی نموده است (نوری، بی‌تا، ص ۳۵-۳۷ و ۸۴ و ۱۲۴). این با اصل توحید ناسازگار است. همچنین بهائیت قیامت و معاد را انکار کرده و ظهور هر پیامبری را قیامت دین پیشین می‌داند (ر.ک. شیرازی باب، بیان فارسی باب اول از واحد الثانی)، درحالی‌که

قرآن بر معاد جسمانی تصریح دارد (حج، ۷؛ قیامت، ۳-۴؛ یس، ۷۸-۷۹؛ عادیات، ۹). نفی شریعت توحیدی و تغییر ماهیت آن نیز از دیگر انحرافات بهائیت است.

شبهه پنجم: موعود بودن علی محمد باب از دیدگاه بهائیت

بهاییان با استناد به حدیث ام‌هانی از امام باقر (ع) که فرمود: «هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی»، مدعی‌اند که مهدی در آخرالزمان متولد می‌شود و بنابراین علی‌محمد باب همان مهدی موعود است. آن‌ها همچنین به حدیثی از غیبت نعمانی درباره دو غیبت برای قائم و حدیث اصیغ‌بن نباته که مدت غیبت را شش روز، شش ماه و شش سال ذکر کرده، استناد می‌کنند.

پاسخ:

نخست این‌که احادیث بی‌شماری از منابع شیعه و سنی بر تولد امام زمان (ع) در سال ۲۵۵ قمری و دو غیبت صغری و کبری دلالت دارند. حدیث ام‌هانی که بهاییان به آن استناد کرده‌اند، کامل آن چنین است: «هذا مولود فی آخر الزمان هو المهدی من هذه العترة تكون له حيرة و غيبة یضل فیها أقوام و یهتدی فیها أقوام» (شیخ صدوق، ۱۳۹۵ ق، ج ۱). مراد از آخرالزمان در این حدیث، آخرالزمان نسبت به زمان امام باقر (ع) است و در ادامه به‌صراحت از غیبت حضرت سخن گفته شده که بهاییان آن را حذف کرده‌اند. علاوه بر این، هیچ دلیلی نداریم که آخرالزمان را تنها بر زمان تولد باب منطبق کنیم.

دوم این‌که حتی اگر تولد امام مهدی (ع) در آخرالزمان باشد، علی‌محمد باب نمی‌تواند مصداق آن باشد؛ زیرا هیچ‌یک از علایم قطعی پیش از ظهور (خروج سفیانی، سید یمانی، فرورفتن لشکر در بیدا، کشته شدن نفس زکیه، ندای آسمانی) قبل از ادعای باب تحقق نیافته است (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۱۴۱-۱۴۲). همچنین مهدی موعود (ع) برای برپایی حکومت جهانی قسط و عدالت قیام می‌کند، درحالی‌که باب نه‌تنها حکومتی نساخت، بلکه به جرم ارتداد اعدام شد (محمدی اشتهازدی، ۱۳۷۹، ص ۴۵ و ۵۳). باب در سال ۱۲۳۵ ق متولد و در ۱۲۶۰ ق ادعای بابیت کرد و در ۱۲۶۶ ق به دار آویخته شد، بدون آن‌که نشانه‌ای از ظهور در او دیده شود.

در حدیث غیبت نعمانی، جمله «وَلَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى يَخْتَلِفَ سَيِّفُ بَنِي قُلَآنٍ...» به علایم پیش از ظهور اشاره دارد و معنا ندارد که پس از ظهور امام زمان دوباره غیبت رخ دهد (ابن‌ابی‌زینب، ۱۳۹۷ ق). در حدیث اصبح بن نباته نیز مدت غیبت به صورت تردید‌آمیز و قابل بداء ذکر شده و علامه مجلسی توضیح داده که این ارقام ممکن است اشاره به اختلاف احوال یا تغییرپذیری آن‌ها باشد (مجلسی، بی‌تا، ج ۵۱، ص ۱۳۴-۱۳۵). ادامه حدیث می‌گوید: «ثُمَّ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ فَإِنَّ لَهُ بَدَاءَاتٍ وَإِرَادَاتٍ» (همان، ج ۵۱، ص ۱۳۵).

شبهه ششم: انکار معاد جسمانی

بهایان معاد خارجی را به سه دلیل نفی می‌کنند: (۱) پذیرش ظاهر آیات درباره معاد مستلزم تناقض است (گداخته شدن آسمان مانند سرب در عین پیچیده شدن، پنبه شدن سنگ‌ها). (۲) پایان دنیا با قیامت، خلقت را عبث می‌کند. (۳) سلول‌های انسان در طول حیات تغییر می‌کنند و با تغذیه از گیاهانی که از تجزیه اجساد مردگان به‌وجود آمده‌اند، سلول‌های مشترک قابل تعذیب و تفکیک نیستند. آن‌ها بهشت و جهنم را به رضایت و عدم رضایت خداوند تأویل کرده‌اند.

پاسخ:

قرآن کریم در آیات متعدد بر وقوع قیامت و معاد جسمانی تصریح دارد: «وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ» (حج، ۷)، «أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ» (قیامت ۳ و ۴) و «قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ» (یس، ۷۸ و ۷۹). علامه حلی فرموده که معاد جسمانی از ضروریات دین محمد ﷺ است (علامه حلی، ۱۳۸۲، ص ۲۵۸).

تناقض پنداشتن آیات، ناشی از برداشت سطحی است. درهم پیچیده شدن آسمان به معنای بازگشت آن به خزائن غیب است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۴، ص ۴۶۴) و با مذاب شدن آن منافاتی ندارد. پنبه شدن کوه‌ها نیز امری محال نیست و تردید در آن، تردید در قدرت مطلق خداست. درباره عبث بودن خلقت، خود قرآن می‌فرماید: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (مؤمنون، ۱۱۵). علامه طباطبایی توضیح داده که اگر معاد نباشد، خلقت بیهوده خواهد بود و خداوند از بیهوده‌کاری منزّه است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱۵، ص ۱۰۴).

در پاسخ به شبهه آکل و مأكول، ملاصدرا بیان کرده که شخصیت هر انسانی به نفس اوست، نه به بدن مادی - بدنی که در تشخص انسان دخالت دارد، امری مبهم است که تحصیلی ندارد مگر به نفس خود. آنچه در حشر بدن‌ها لازم است، این است که بدنی از قبر برانگیخته شود که بیننده بگوید این فلان کس است، هرچند عیناً همان بدن نباشد (صدرالمألهین، ۱۹۸۱ م، ج ۹، ص ۲۰۰). ابن‌سینا نیز گفته که نفس پس از مرگ باقی است و خداوند برای هر روحی بدنی مانند بدن دنیوی او خلق می‌کند (ابن‌سینا، ۱۳۸۲، ص ۱۶). همچنین اتم و لذت مربوط به روح است و عذاب بدن، همان روح را معذب می‌کند که بدان تعلق دارد (مرتضی مطهری، بی‌تا، ج ۴، ص ۸۱۷).

شبهه هفتم: رفع حکم حجاب در بهائیت

بهاییان می‌گویند در دین بهایی حجاب به شکل روسری یا چادر وجود ندارد و بهاء‌الله حکم آن را برداشته است. به‌زعم آنان، حجاب تابع عرف است و با آغاز دوره بلوغ عالم، بهاییان به مرتبه‌ای رسیده‌اند که با دیدن زن بی‌حجاب، تحریک نمی‌شوند. آن‌ها برای توجیه خود به حدیثی از امام علی (علیه السلام) درباره امنیت در زمان ظهور مهدی (علیه السلام) استناد کرده‌اند که زنان با زینت‌های خود در امنیت کامل سفر می‌کنند.

پاسخ:

حجاب و عفت امری فطری است و در تمام ادیان الهی و مکاتب فلسفی بر آن تأکید شده است. اصل حجاب از ضروریات دین اسلام است و اختلافی در آن بین علما وجود ندارد؛ اختلاف صرفاً در وسیله حفظ حجاب است، نه در وجوب آن (احزاب، ۵۹؛ نور، ۳۰-۳۱). قرآن به صراحت به حجاب امر کرده است: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ» (احزاب، ۵۹) و «قُلْ لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ» (نور، ۳۰-۳۱). سوره نور در حقیقت سوره عفت و پاکدامنی است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱۴، ص ۴۳۷).

آموزه برداشتن حجاب در بهائیت غیرعقلانی و غیرعلمی است؛ زیرا پیروان بهائیت با پیروی از این آیین از آدمیت خارج نمی‌شوند تا قوه جنسی خود را از دست بدهند. نیروی جنسی با پیروی از دین خاصی از بین نمی‌رود؛ دین فقط می‌تواند با تأکید بر حجاب، افراد



را به حفظ عفت وادارد. حتی بر فرض محال که بهاییان به فرشته تبدیل شوند، در میان سایر مردم زندگی می‌کنند و بی‌حجابی آنان باعث انحراف دیگران می‌شود. علاوه بر این، با آمدن حسین علی بهاء نه تنها عالم به بلوغ نرسیده، بلکه فحشا، ظلم و تجاوز در جهان به اوج خود رسیده است. ادعای بهاییان در این زمینه کذب محض است.

مقایسه سخنان بهاء با حدیث امام علی علیه السلام نامربوط است. امام علی علیه السلام هرگز نفرموده که پس از ظهور، مردم به فرشته تبدیل می‌شوند و نیازی به حجاب نیست. حدیث امام علیه السلام درباره امنیت کامل در سایه حکومت اسلام است و عبارت «علی رأسها زینتها» (که در برخی نسخ «زنبیله» آمده) به معنای حمل اموال و زیورآلات است، نه بی‌حجابی و خودآرایی (ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۱۵). در آن دوران نیز گناه و انحراف کاملاً از بین نمی‌رود، اما عدالت به طور کامل اجرا می‌شود.

شبهه هشتم: تساوی مطلق زن و مرد

عبدالبهاء مدعی است که برابری کامل زن و مرد شرط صلح و ثبات جهانی است و بدون آن، تحقق وحدت و رشد اقتصادی و اجتماعی ممکن نیست. او جهان انسانی را به پرنده‌ای تشبیه کرده که دو بال دارد (مردان و زنان) و تا دو بال برابر نباشند، پرواز ممکن نیست.

پاسخ:

نخست این که اسلام همواره به حقوق مساوی زن و مرد در بهره‌مندی از امکانات مادی و معنوی تأکید داشته است. اسلام زن را از اراده و عمل مرد جدا کرد و به مقامی رساند که در هیچ دوره تاریخی سابقه نداشته است. قرآن می‌فرماید: «فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (بقره، ۲۳۴) که نشان‌دهنده استقلال زنان است (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۴۱۴).

دوم این که تساوی مطلق که بهاییان به دنبال آن هستند، غیرقابل تحقق است؛ زیرا تفاوت‌های تکوینی و خصایص فطری بین زن و مرد قابل چشم‌پوشی نیست. علم فیزیولوژی نشان می‌دهد که زنان از نظر مغز، قلب، اعصاب، عضلات و وزن با مردان تفاوت دارند. احساسات لطیف در زنان غالب‌تر و نیروی تعقل در مردان غالب‌تر است. به همین دلیل اسلام در وظایف عمومی که ارتباط بیشتری با تعقل دارد (ولایت، قضا و جهاد)، مردان را

مسئول دانسته و وظایفی که با احساس ارتباط دارد (تربیت اولاد و تدبیر منزل)، به زنان اختصاص داده است (همان).

سوم این که تساوی مطلق در عمل موجب اختلال در نظام خانواده و جامعه می شود؛ زیرا اگر وظایف مردانگی به زنان و وظایف زنانگی به مردان واگذار شود، خانواده به کانون لجام گسیخته ای تبدیل خواهد شد و هرج و مرج در جامعه پدید می آید (مصطفوی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۹۷). شهید مطهری به درستی تبیین کرده که اسلام با تساوی حقوق زن و مرد مخالف نیست، بلکه با تشابه حقوق آنان مخالف است؛ غربی ها تشابه حقوق را در قالب تساوی حقوق به خورد مردم داده اند و بهاییان نیز همین الگو را دنبال کرده اند (مطهری، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۲۹)



منابع

۱. قرآن کریم.
۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة للنعمانی، چ ۱، تهران، ۱۳۹۷ ق.
۲. ابن سینا، الاضحویة فی المعاد، چ ۱، تهران: شمس تبریزی، ۱۳۸۲.
۳. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، محقق / مصحح علی اکبر غفاری، چ ۲، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق.
۴. اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۵. اشراق خاوری، عبد الحمید، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی، مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۶. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، چ ۴، انتشارات سخن، چ ۴، ۱۳۷۱.
۷. حسین علی نوری، کتاب اقدس، بی نا، بی تا.
۸. حسینی طباطبایی، مصطفی، ماجرای باب و بهاء، چ ۲، تهران: روزنه، ۱۳۷۹.
۹. شیرازی باب، علی محمد، بیان فارسی باب اول از واحد الثانی، نسخه مخطوط انحصاری.
۱۰. شهید مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، چ ۱۹، ص ۱۲۹، تهران، انتشارات صدرا، بی تا.
۱۱. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، چ ۱، چ ۲، تهران: اسلامی، ۱۳۹۵ ق.
۱۲. صدر المتألهین، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، چ ۹، چ ۳، بیروت: دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، چ ۱۲، چ ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۴. طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۳، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
۱۵. طیب، سید عبدالحسین، کلم الطیب در تقریر عقاید اسلام، چ ۴، ناشر کتابخانه اسلام، ۱۳۶۲.
۱۶. عبدالبهاء، مفاوضات (النور الأبهی فی مفاوضات عبدالبهاء)، گفت وگو بر سر ناهار، به اهتمام کلیفورد بارنی آمریکایی، مصر، چ ۲، ۱۳۳۹ هـ / ۱۹۲۰ م.



۱۷. علامه حلی، کشف‌المراد فی شرح تجرید الاعتقاد قسم الالهیات، ج ۲، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، ۱۳۸۲
۱۸. فیضی، محمدعلی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، بی‌تا.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، چ ۲، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ج ۵۱، ص ۱۳۴-۱۳۵، تهران، اسلامیه، بی‌تا.
۲۱. محمدی اشتیاردی، محمد، بابی‌گری و بهایی‌گری، چ ۱، قم: کتاب آشنا، ۱۳۷۹.
۲۲. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۴، تهران: انتشارات صدرا، بی‌تا.
۲۳. مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، چ ۳، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۲۴. مصطفوی، محاکمه و بررسی در تاریخ و عقاید و احکام باب و بهاء، ج ۳، تهران: مرکز نشر علامه مصطفوی، ۱۳۸۷.
۲۵. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر فونه، چ ۱۰، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱.

